

ریزش از حکومت و تردید در اپوزیسیون

با به روی کار آمدن محمد خاتمی خواسته های جنبش دموکراسی خواهی مردم ایران متبلور و درپروسه مجلس ششم شکلی علنی بخود گرفت .

اگر چه بعد از انقلاب ۵۷ و خشونت ایدئولوژی مذهبی در پروسه یک دهه (دهه اول انقلاب خصوصاً کشتار سال ۶۷) بسیاری از افرادی که بدنبال عدالت اجتماعی و آزادی بودند و پس از سالها مبارزه به گمان آنکه می توان به جمهوری اسلامی اعتماد کرد در راهش جانفشانی کرده و پای این نهال نارس خونهاش خود را ریختند؛ حتی افرادی با کمک آنها به دست همین جمهوری نوپا قربانی شدند. پس از جنگ هشت ساله که دیگر توجیهی برای خشونت وجود نداشت با روی دیگر حاکمیت یعنی چهره خشونت طلب او مواجه گشتند. ما از آن تاریخ به مرور انتقادات و ریزشهایی را ملاحظه می کنیم و هر چه زمان می گذرد از بدنه حاکمیت جماعت بیشتری جدا می شوند و به صف اپوزیسیون تمایل می یابند تا جائیکه میتوان گفت دوم خرداد ۷۶ و ورود محمد خاتمی به عرصه سیاست نقطه عطف می باشد. سال ۷۶ و انتخابات ریاست جمهوری را میتوان شروع پروسه تداوم جنبش مشروطه دانست اگر سال ۵۷ خواست آزادی در پوشش مقابله با امپریالیسم بصورت مبارزه برای استقلال خود نمائی می کرد. در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶ مردم به وضوح نیاز خود را برای آزادی و دموکراسی و تکثرگرایی اعلام داشتند. حتی همان افرادی که در اوایل انقلاب شعار "حزب فقط حزب اله" را میدادند و به کتاب فروشی های جلوی دانشگاه تهران حمله می بردند، به این نتیجه واضح رسیدند که جامعه ایران نیاز به آزادی احزاب دارد، نیاز به چند صدایی شدن دارد، نیاز دارد در عرصه اقتصاد آزادی بیشتری برای سرمایه گذار ایجاد شود.

تجربه دهه اول انقلاب ثابت کرد ایدئولوژی های قدیمی نمی توانند جوابگوی نیاز امروز مردم ایران در راستای رشد و توسعه جامعه جهانی باشد. دهه اول انقلاب با هزینه های انسانی بسیار زیاد بخشی از حاکمیت را متوجه این نمود که عصر شعار گذشته است. ضرورت پیدایش این موضوع نه تنها در ایران که در منطقه و حتی در جهان در حال تکوین بود.

اگر در سال ۵۷ جنبشهای استقلال طلبانه در کل جهان مطرح بود، اگر در آن زمان آزادی در قالب مبارزه با امپریالیسم خصوصاً امریکا مطرح بود، اگر آنروز در شرقی ترین نقطه زمین (ویتنام) مردمش برای آزادی با امریکا در جدال بودند، و در غربی ترین نقطه یعنی امریکای لاتین جنبشهای استقلال طلبانه نوک پیکان مبارزه را علیه امریکا و انگلیس قرار داده بودند، در دهه دوم بعد از سال ۵۷ ما شاهد تغییرات اساسی و پایه ای در سطح منطقه و جهان بودیم دیگر بلوک شرق ابر قدرتی خود را از دست داده بود و نفسهای آخرش را می کشید و غرب علیرغم تمامی ضعفها و ستمها و استعمار میرفت که از یک وجاهت جدیدی برخوردار گردد. این دوره از تاریخ را میتوان مرگ ایدئولوژیهای قدیم نامید.

ایران نیز در این مقطع از این رویدادها بی نصیب نبود و انتخابات سال ۷۶ و ورود محمد خاتمی بر مسند ریاست جمهوری ایران علیرغم مخالفت مقام رهبری و بسیاری از سران حکومتی (همچون هاشمی رفسنجانی) بنابه خواست مردم به این قدرت نائل گردید. تداوم این خواست را می‌توان در تغییر اساسی در نفرات و نظرات مجلس ششم ملاحظه کرد.

به قدرت رساندن خاتمی و مجلس ششم توسط نگاه جدید پیام بسیار روشنی داشت و آن این بود که زمانه تغییر کرده است دوران حاکمیت ایدئولوژی در سطح جهان و منطقه سپری گشته است این رویداد حکایت از آن داشت که نسلی جدید با اندیشه‌های جدید به عرصه اجتماع وارد گشته است و می‌خواهد توسط حاکمین ایران و حتی حاکمیت جهانی مورد توجه قرار بگیرد. او با خود انقلاب رسانه ای را به ارمغان آورد او پیام "گفتگوی فرهنگها" را جایگزین "جنگ تمدنها" قرار داد این پیام این نسل بود که توسط روشنفکران در سراسر جهان اعلام گردید. دیگر روشنفکران نسل "فرانتس فانون" که رهائی را در مبارزه و خشونت ارزیابی می‌نمودند را پشت سر گذارده بودند در این دوره جنبش‌های "صلح سبز" در سراسر جهان شکل گرفت و دیگر جنبشهای رادیکالی و خشونت طلب حرفی برای گفتن نداشتند. باید پذیرفت زمان تغییر فرا رسیده است، نگاه جدیدی در جهان در حال شکفتن است باید به این نگاه نقاد احترام گذاشت و باورش داشت.

جریانی که از دهه دوم انقلاب در ایران آغاز گردید و حاصل نتیجه تحولات جهانی را در خود داشت، جریانی است که هر روز از خشونت طلب‌های دهه اول انقلاب ایران فاصله می‌گیرد و در این مسیر ما شاهد جدا شدن افرادی هستیم که باور پیوستن‌شان به جنبش بسیار سخت است و نامحتمل، اما باید این ریزش و این تغییرات را به فال نیک گرفت (البته با احتیاط) و به این زخم خورده‌های از حکومت جدا شده امکان جبران داد.

رویدادهای بعد از دوم خرداد ۷۶ را می‌توان به موج تشبیه کرد که هر بار این موج به ساحل برخورد می‌نماید بخشی از ساحل را همراه خود به دریا می‌برد و با انرژی مضاعف دوباره یورش خود را به حاکمیت آغاز می‌نماید با هر یورش مجدد بخشی از حاکمیت دچار ریزش شده و از آن جدا می‌گردد و بخشی دیگر در حالت تردید قرار می‌گیرد تا موجی دیگر و ریزشی دوباره...

ولی در سوی دیگر این معادله گروهها واحزاب وافراد مستقلى هستند که بنا به منافع و شناختشان در طول سی سال حکومت تزویر و فریب از باورهایشان دست شسته و به سمت مقابل مهاجرت نموده اند.

در میان‌شان کم نیستند افرادی که برای برقراری حکومت اسلامی تلاشها نموده و پایه‌های اصلی این رژیم رامستحکم واستوار نمودند. در این دسته کم نیستند کسانی که در دهه اول انقلاب با اعتقادی راسخ وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران را پایه ریزی نمودند. کم نیستند کسانی که در قتل عام سال ۶۷ و حمله به کوی دانشگاه در سال ۷۸ غیر مستقیم حضور داشته اند. در میان‌شان کم نیستند افرادی که کمک کردند تا حکایت فتح دیکتاتوری نظامی با ایدئولوژی اقتدارگرایانه را پیاده نمایند.

هر روز به این طیف ناموزون اپوزیسیون (از راست ترین تا چپ ترین افراد و اقشار جامعه) افزوده می‌گردد. این شکل ناهمگون، همین اپوزیسیونست که امروز بنام "جنبش سبز" در مقابل حکومت موضع می‌گیرد. برخی از اینها خواستار نابودی بخشی از حاکمیت در راستای حفظ کل نظام هستند و برخی دیگرشان درصدد نابودی حکومت با هر جناح و دسته اش هستند.

برخی پرچم دیکتاتوری پرولتاریا را برافراشته اند، برخی با خواست برقراری سلطنت و برخی دیگر با باور اصلاحات وارد این کارزار گردیدند. هر کدام برای خود رهبری و لیدری عَلم کرده اند ولی آنچه مسلم است اگر از امکان مکانیسم حمله نظامی صرف نظر کنیم (که هر روز امکان حمله بیشتر می شود) وضعیت پایه ای آینده ایران نه در خارج از مرزها بلکه در داخل ایران رقم خواهد خورد و توسط اکثریت جامعه یا همان موج میلیونی معترضین به انتخابات در ۲۵ خرداد ۸۸.

در آروز تفکر اصلاحات تفکری غالب محسوب می‌گردید، اما در پایان آروز که تعدادی در خون غلطیدند و ادامه آن حوادث در روزهای بعد سمت و سو و جهت خواست مردم رادیکالتر شد و اوج این تغییرات در آذر ماه ۸۸ یعنی روز عاشورا توسط نیروهای معترض به عرصه ظهور رسید. غافلگیری حکومت در آن روز باعث گردید سران حکومت خواب خوش گذشته را نداشته باشند، اگر چه بعد از انتخابات این خواب خوش از حکومت قدیسین گرفته شده بود ولی روبرو شدن با مردم خصوصاً جوانان معترض در روز عاشورا که منجر به غافلگیری بخشی از نیروهای سرکوب گردید وضعیت را متفاوت نمود تا آنجا که حتی دوربین های طرح ترافیک که عامل شناسائی و سازماندهی برای سرکوب معترضین بودند، نیز نتوانست جلوی حرکت معترضین را بگیرد. این غافلگیری موجب وحشت نیروهای سرکوب گردید و این امر حوادث ناگواری همچون زیر گرفتن معترضین توسط خودروی نیروی انتظامی را همراه داشت .

از آن پس فاز جدیدی در نوع مبارزه و همچنین نوع سرکوب پدیدار گشت اگر تا آروز طرح درخواستهای موسوی و کروی می‌توانست مسیر خواست معترضین را در چارچوب حفظ کلیت نظام حل نماید، از آن پس دیگر جایی برای سازش و انعطاف وجود نداشت. رژیم چهره واقعی خود را بدون هیچ حجاب و ترسی بصورت آگاهانه از طریق رسانه های مختلف به رخ مردم کشید. اجبار در این عمل بخش دیگری از طرفدارانش را مجبور به ترک از بدنه حکومت گردانید. تعدادی از سرداران نیروی سرکوب سپاه از ایران گریختند تعدادشان از ترس سرنگونی حکومت و برخی بدلیل بیزاریشان .

به هرروی آنچه در پیش روی سخنگویان جنبش سبز همچون کروی و موسوی وخاتمی رخ نمود ضرورت تغییر موضع آنان را طلب می نمود ولی از آنجا ئیکه حجم پتانسیل جامعه بسیار جلوتر از سخنگویانش بوده است. آنها کم و بیش به شیوه "کجدار و مریز" برخورد می نمودند که این نوع برخورد در چنین زمانی جایز و واقعی نیست خصوصاً بعد از سری جدید تحریم ها که توسط شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسید و تشدید تحریم ها، امکان مقابله رو در رو را از حالت محال به ممکن تغییر داده است، میبایستی این سخنگویان موضع شفافتری گرفته و با رادیکال شدن جنبش همراه گردند .

اما بخش نیروهای چپ و سکولار و دیگر عناصر و افراد اپوزیسیون میبایستی با دو طرح کوتاه مدت (که مختص خواسته‌های دمکراتیک جنبش میباشند) و طرح دراز مدت (که استراتژی آنها را به نمایش می‌گذارد) به این جنبش انرژی و توانی مضاعف ببخشند تا اگر در شرایطی هم سخنگویان فعلی و موقتی جنبش به هر بهانه و دلیلی نتوانستند نقش خود را به سرانجام برسانند این بدیل مسیر خواست مردم را با سازماندهی خود رهبری و هدایت نماید.

با ملاحظه سیر تحولات و رویدادهای ایران ما شاهد جدا شدن تفکر و تعمق از بدنه حاکمیت مذهبی هستیم. این واقعه هزینه‌های سنگینی برای حکومت خواهد داشت، حکومتی که در بحران شکل گرفت خود نیز عامل زایش بحران و گسست‌های جدید خواهد شد.

این وضعیت مسئولیت نیروهای اپوزیسیون را در داخل و خارج افزایش میدهد و چون سایه حمله نظامی و جنگ کم‌کم نیز در کنار موارد دیگر در حال شکل‌گیریست، لذا سرعت در تصمیم‌گیری حول شعارهای دمکراتیک و عمومی پتانسیل اپوزیسیون را در مقابل رژیم مضاعف می‌نماید.

در سالهای اخیر آنچه موجب نگرانی حاکمیت بوده است و به هر نحوی سعی در منزوی نمودن آن داشته نسل جوان امروز است. این نسل پایه و پتانسیل اصلی اپوزیسیون را تشکیل میدهد. این نسل با مطرح نمودن خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در واقع خود را مطرح نمود و پس از آن در وقایع کوی دانشگاه و وضعیت روزنامه نگاران و غیره جای پای این نسل به وضوح مشهود است. اپوزیسیون از این نسل انرژی میگیرد، با این نسل پیش میرود و قطعاً با همین نسل پیروز از میدان مبارزه بیرون خواهد آمد. اگر اپوزیسیون نگاه ابزاری به این نسل را کنار بگذارد و آنرا بعنوان بخش مهمی از نیروهای جنبش همچون جنبش زنان و جنبش قومیت‌های مذهبی و اقلیمی و غیره بنگرد، و در واقع به او و نگاه او اعتماد کند، بخش وسیعی از مسیر موفقیت را هموار خواهد ساخت.

و این نسل نیز با نگاهی محتاط، دقیق و حساس به کل نیروهای داخل اپوزیسیون می‌نگرد، به آنها امید میدهد، به انرژی آنها میفزاید، از آنها تجربه می‌آموزد و به این وامانندگان اجازه حضور میدهد. حتی به آنها تکیه در مسیر سی ساله حاکمیت لغزشهای فراوانی داشته‌اند، اگر چه این نسل لغزشها را فراموش نمیکند ولی بدون تنگ نظری اجازه حضور آنانرا در کنار مردم میدهد. با این نگاه در واقع جنبش دمکراسی خواهی و کل اپوزیسیون از تمامی امکانات و فرصتها میتواند بهره بگیرد. از نقاط ضعف حکومت میتواند بدین طریق بهره گیرد و ضربه‌های رژیم را به سمت خود حاکمیت بازگرداند.

مهدی - ترکیه

۲۸ مرداد/۱۳۸۹

۱۹/آگوست/۲۰۱۰